

استثمار در قلمرو حکومت مارکسیسم

بفلم یکی از دانشمندان

قسمت هفتم



است چون بموجب تعلیمات مارکسیسم این اصلاحات انقلاب را به تأخیر می اندازد. آنها می کوشند که تضاد را در میان طبقات تشدید کنند و سینه ها را پراز کینه کنند و کارد را به استخوان برسانند و کار را به انفجار و انقلاب تمام کشند و تمام مصلحان و مبارزان مسالمت جو را خورده کار و مخدر و مانع برای سعادت اساسی خلقها می دانند.

مثلاً تعیین حداقل اجرت و حداکثر ساعات کار بیمه های اجتماعی، تامین حداقل معیشت انسانی، اعطای حق دخالت در تعیین سرنوشت، برخورداری از حقوق اساسی بشر، رسیدن بحق دفاع از خود در دادگاههای آزاد، استفاده از آب و هوا و مسکن و بهداشت و درمان مجانی یا ارزان و نیمه رایگان، برخورداری از تحصیل رایگان و بسیاری دیگر از حقوق انسانی از این قبیل که امروز در پهنه وسیعی از جهان غیر کمونیست در اختیار خلقها قرار گرفته، چیزهایی هستند که تدریجاً با تلاشهای پی گیر و غیرخواهانه افراد و گروهها بدست آمده، بطور کلی با راه و رسم و شیوه تاکتیکی و استراتژی احزاب کمونیست سازگار نیست، و بلکه منافات دارد. و ما می دانیم که احزاب کمونیست در بیشتر نقاط جهان همیشه مخالف این گونه اصلاحات - که بنظر آنها تخدیری است و آنرا آرایش سیمای کریه و زشت هیئت های حاکمه می دانند - می باشند. بنابراین حتی اگر گفته شود تبلیغات و ترس از خود کمونیسم را باید از عوامل بوجود آمدن اصلاحات و کاسته شدن از استثمار و تبعیض ها شمرد، باز هم باید توجه داشت که این تأثیر و عاملیت، مقصود و منظور خود کمونیستها نبوده بلکه قهری و بدون توجه و هدف گیری است و بطور کلی همین تضاد و درگیری که میان دو بلوک سرمایه داری و کمونیست ها بوجود آمده و خطری که از جانب هر یک دیگری را تهدید می کند، بدون خواست هر دو طرف، روزنه نجات و نفس کشی بروی مردم محروم گشوده «اللهم اشغل الظالمین بالظلم...»

از مواردی که مارکسیستها خدعات خود را خیلی زیاد به رخ دیگران می کشند، ادعای پرچم داری مارکسیسم در مبارزه با استثمار انسان از انسان و مبارزه با تبعیض ها و امتیازات غلط و نادرست موجود در دنیای سرمایه داری و یا جهان غیر مارکسیسم است. می گویند: مارکسیسم باعث نجات بخش عظیمی از افراد تحت استثمار و یا گرفتار در نظام های مملو از تبعیض های گوناگون بطور مطلق یا نسبی شده است و هنوز هم تلاش های خود را در این راه و تا وصول به جامعه ای خالی از هرگونه استثمار و تبعیض، مصراته ادامه می دهد.

با تذکر اینکه این ادعا با اصول مارکسیسم که تکامل و حرکت بسوی جامعه بی طبقه و خالی از استثمار را امری جبری و محصول بی چون و چرای ماتریالیسم تاریخی و غیر قابل جلوگیری می داند، سازگار نیست، نقش مارکسیسم و به تعبیر صحیح تر مارکسیستها را در این تاریخ و خدعات ادعائی، مورد بررسی قرار می دهیم. از آنجا که محدوده این ادعا به مبارزه با استثمار و تبعیض، هم در کشورهای غیر کمونیستی و هم در قلمرو خود دولت های کمونیستی است ناچار در دو بخش جداگانه باید به مقدار صحت و سقم این ادعا برسیم. اگر در سالهای اخیر، مختصر اصلاحاتی در ظواهر زندگی طبقات محروم در جهان سرمایه داری مشاهده می شود، نه تنها به کمونیسم ربطی ندارد بلکه مورد غضب و نفرت کمونیستها هم می باشد. اصولاً تمام آنچه که در جبهه غیر کمونیست انجام شده و اصلاحاتی که صورت گرفته درست در نقطه مقابل نظر کمونیستها و بر خلاف شیوه مورد قبول آنهاست. چرا که معتقدند این گونه اصلاحات و رفرمها نه تنها مفید نیست بلکه زیان بار و خسارت آور

میرسیم به بخش دوم یعنی نفی استثمار و تبعيض در قلمرو حکومت خود مارکسیسم و اینجا است که مارکسیسم باید امتحان خودش را بدهد و از عهده اثبات ادعاهای فریبا و پرطمطراق خود برآید و درست همین است که مارکسیستها مجبورند اعتراف به شکست و ناکامی خود کنند و واهی بودن ادعاها را بپذیرند.

روزگاری طولانی بدور خود دیوار آهنی کشیدند و از داخل همان جهنمی که برای ملت‌های خود تهیه دیده بودند با بوق و کرنا آنجا را بهشت برین معرفی می کردند، و دست آوردهای حکومت پرولتاریا را آنچنان عالی و متعالی و بی نظیر و بی عدیل معرفی می کردند که دل جوجه مارکسیست‌های جهان سوم را به هوای آن بهشت موعود به پر پر انداخته بودند.

اما رفته رفته آن دیوار آهنین، سوراخ شد و پای اغیار هم به آن بهشت باز شد و تعدادی از آن بهشتیان‌شان هم توانستند با مهاجرت یا فرار و یا با عناوین دیگر از آن قفس درآیند و سری بجهان غیر کمونیسم بزنند و در اثر این رفت و آمدها و دید و بازدیدها خیلی چیزها روشن شد و حقایقی برملا گشت.

ضمناً اختلافات دو قطب کمونیست و دو غول مارکسیست (چین و شوروی) هم از سال ۱۹۶۰ به اینطرف کار خود را کرد و هر طرف برای کوبیدن رقیب خود بالاچار گوشه‌هائی از پرده را بالا زد و چیزهائی را گفت. در نتیجه بسیاری از مردم دنیا فهمیدند که در پشت آن دیوارها چه می گذرد و مردم شرق اروپا و آسیا در اردوگاه کمونیسم گرفتار چه نکبتی هستند و بخش ناچیزی از مردم در بند بهشت کمونیسم هم متوجه شدند که چه کلاهی سرشان رفته و در این شصت سال چه اندازه از مواهب طبیعت و دست آوردهای بشری محروم بوده‌اند و میان دنیای سیاه آنها و دیگران چه اندازه فاصله وجود دارد.

امروز ملت روس و سایر ملل اسیر روس تحت پرچم اتحاد جماهیر شوروی از خودشان می پرسند پس کجا است آن بهشت موعودی که در راه رسیدن به آن در طول سی چهل سال، دولت مردان مارکسیسم از فرزندان ما شصت تا صد میلیون (به اختلاف روایات) قربانی گرفتند؟!

کو آن جامعه بی طبقه و یا آن دموکراسی موعود و یا آن حکومت پرولتاریای موقت و یا به هر کس به قدر نیاز یا به اندازه کارش...؟! آنها که وعده نفی دولت و آرباب و آقای بالای سر می دادند امروز پولادی‌ترین دولت تاریخ بشر را در روسیه فلاکت زده بوجود آورده‌اند. دولتی که با در دست داشتن ثروت و ارتش و پلیس و فرهنگ و ایدئولوژی و... تمرکز تمام نیروها و منابع قدرت و سلب همه وسائل مقاومت از خلق، آنچنان تسلطی بوجود آورده که تا

اعماق وجود مردم راه پیدا کرده و بند بند وجود مردم را تحت نظر قرار داده است. آزادی شغل، آزادی مسکن، آزادی محل اقامت، آزادی اظهار نظر، آزادی مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی، آزادی انتخابات و هر گونه آزادی دیگر برای مردم کشور شوراها بصورت رو یا و آرزوی دور و دراز و خیال خام درآمده است.

و بقول «میلیوان جیلاس» محیطی بسرآتب محدودتر و خفقان آورتر از محیط زندگی بردگان قرون وسطی برای مردم کشور شوراها در نیمه قرن بیستم طبقه جدید شوروی با انحصار گرفتن اقتصاد و ایدئولوژی و سیاست و کوتاه کردن دست همه مردم از اینها آنچنان قدرت و سلطه و نفوذی اعمال می کنند که تاریخ نظیر آنرا بخود ندیده است و در نتیجه شدیدترین و عمیق‌ترین و نفرت‌بارترین نوع تبعیض‌ها و امتیازهای بیجا در این جامعه بوجود آمده؛ منتی تحت پوشش ریاکارانه حکومت کارگرو یا مالکیت جامعه و...! به این چند جمله از نوشته‌های میلیوان جیلاس در همین خصوص توجه نمایند:

«ثروتهای طبقه حزبی جدید و بدیگر سخن، بوروکراسی سیاسی، امتیازهای مادی فراوانی در اختیار طبقه مذکور قرار می دهد که بسرآتب بیش از امتیازهای موجود در نظامهای دیگر اجتماعی است. این امتیازهای مالکانه طبقه جدید به بوروکراسی سیاسی چنان قدرتی می بخشد که می تواند با تکیه به انحصارات حزبی بر همه چیز حکم براند... هر فرد عادی در جامعه کمونیستی معتقد است که بوروکراتهای کمونیست مردمی مرفه و ثروتمند و نیازی به کار کردن ندارند...»

(طبقه جدید، صفحه ۶۱ - چاپ دانشگاه تهران)

«... در کشورهای کمونیستی شرکت در حاکمیت دولت بمنزله بدست آوردن حق استفاده کردن و در اختیار گرفتن تقریباً همه دارائی مردم است. هر کس حکومت را در دست داشته باشد صاحب امتیازهای فراوانی خواهد شد و از راههای غیر مستقیم مالکیت‌هایی را بدست خواهد آورد... در جوامع کمونیستی کسانی برای رسیدن به حکومت تلاش می کنند که در واقع هدفی جز طفیلی گری و مفت خواری و زیستن بحساب کار و زحمت دیگران، ندارند. پیش از انقلاب، عضویت در احزاب کمونیست به منزله آمادگی جهت فداکاری‌های بزرگ بود... ولی اکنون که حزب در راس حاکمیت قرار گرفته، عضویت در آن به منزله تعلق و وابستگی به طبقه ممتاز و مرفه است! هست مرکزی چنین حزبی را استثمارگران قدرتمند تشکیل می دهند... مالکیت سوسیالیستی در واقع نقابی برای چهره بوروکراسی سیاسی بهره‌مند از مالکیت است...»

(طبقه جدید، صفحه ۶۳ و صفحه ۶۴)

«اکنون این طبقه بر اریکه قدرت تکیه زده و از زندگانی مرفهی برخوردار است ولی هیچ ایده جدیدی برای ارائه ندارد؛ تنها کاری که برای این طبقه مانده دفاع از خویش و کسب برانست است.»

(طبقه جدید، صفحه ۷۲)



استثمار در قلمرو حکومت مارکسیسم

«بوروکراسی حزب به سبب آگاهی از اهمیت مالکیت در کار احراز قدرت و حاکمیت و به سبب اشتها و تمایل به استفاده از ثمرات مالکیت مذکور نمی تواند از بسط توسعه مالکیت خویش حتی بر کوچکترین و ناچیزترین ابزار تولید دست بردارد»

(صفحه ۷۵ مدرک فوق)

«... طبقه جدید همانند سرمایه داران کهن، مسک و حریمی است ولی در عین حال فاقد نمایندگان دل سوز و معتقد جامعه سرمایه داری است. طبقه جدید چون ارستوکراتها و اشراف روزگار قدیم دارای وجوه تمایزی از دیگر طبقات جامعه نیز هست ولی هرگز نزاکت و غرور شوالیه گری و اشرافی گری کهن را ندارد...»

(صفحه ۸۰ مدرک فوق)

«... در طبقه جدید همانند دیگر طبقات پیشین، در حالیکه عده ای از پلکان ترقی بالا می روند، عده ای دیگر از حق ارتقاء محروم اند... ولی راه دست یافتن به عالیترین مقامها و درجات از نظر تشریف و ادعا بروی همه باز است. این درست بدان می ماند که در روزگار ناپلئون گفته می شد: در کوله پشتی هر سرباز ناپلئون عصای مارشالی نهفته است»

(صفحه ۸۱ و ۸۲ طبقه جدید)

«... طبقه جدید وعده می دهد که همه اختلافهای طبقاتی را از میان برمی دارد ولی در حقیقت با در دست داشتن زحمات و دست رنج مردم و در اختیار گرفتن حق تقسیم مادی بر حسب دلخواه خویش همواره به توزیع امتیازات میان هواخواهان طبقه جدید می پردازد و از این رهگذر اختلافهای طبقاتی را فزونتر می سازد...»

(صفحه ۸۸ طبقه جدید)

عملکرد این طبقه در رابطه با مردم - و بقول خودشان خلقهای کشورهای زیر پرچم سرخ - بقدری جا برانه و خودسرانه و فاقد هر گونه مسئولیت جوابگوئی در مقابل مردم است که در سراسر تاریخ بشر نمونه ای جهت تشبه و آوردن مثال برای آن پیدا نمی شود کرد.

مثلا روسها برای تظاهر به دموکراسی مقیدند که در مناسبت های مختلف، انتخاباتی بنام پارلمان با مقامات حزبی و یا... براه بیاندازند. ولی در عمل، این خیمه شب بازی آنها بقدری رسوا و اعمال نفوذ آنها تا آنجا می پرده است که بقول خود روسها توانسته اند در این میدان رکورد «روداری» را بشکنند.

غربی ها به انتخابات پارلمانی و حزبی کمونیست ها، «مسابقه قهرمان بی رقیب» نام داده اند و خود مردم روس، پارلمان را «آرامگاه نمایندگان» می نامند و میلیون جیلاس در این باره نوشته است:

«پارلمان های کمونیستی قادر به اخذ کمترین تصمیمی نیستند. اعضای متملق و چاپلوس این پارلمانها که با دقت فراوان، از پیش، توسط حزب دست چین شده اند نه امکان و نه جرات آنها دارند که مسائل را بدیلخواه خویش چنانکه باید و شاید مورد بررسی و مذاقه قرار دهند چون انتخاب نمایندگان وابسته به آراء رای دهندگان نیست لذا خود را در مقابل مردم مسئول نمی شمارند. اینکه پارلمانهای کمونیستی را «آرامگاه نمایندگان» نامیده اند بسیار بجا و به مورد است. همه حقوق و فعالیت نمایندگان پارلمانهای کمونیستی، محدود به آنست که هر چند گاه یکبار همه آنچه را که بدون دخالت آنان از پیش مورد قبول قرار گرفته، باتفاق آراء تصویب کنند».

(صفحه ۱۲۳ - طبقه جدید)

کمونیست ها با اینکه تکیه گاه اصلی تبلیغات خود را حقوق کارگر و درآوردن ارزش اضافی از حلقوم کارفرما بنفع کارگر قرار داده اند تلاش می کنند به نظام های خود بیش از هر چیز، انگ و رنگ کارگری بزنند و مدعی برقراری حکومت کارگری هستند، با همه اینها بیش از هر نقطه دیگری سنگینی وجود پرخرج مثلاً طبقه جدید در شوروی، بر دوش کارگران است و هیچ مردمی مانند مردم تحت سلطه کمونیسم، خلع سلاح و بی پناه نبوده و نیستند. حق انتخاب شغل و محل شغل و ساعات کار و مقدار مزد و حتی نوع مصرف و اجرت ناچیز کار و حق اعتصاب و حق تشکیل آزاد سازمانهای کارگری و خیلی دیگر از چیزهاییکه در کشورهای پیشرفته و حتی در حال پیشرفت دنیا برای کارگران شناخته شده، در این نظامها، پرولتاری و پرولتران از آنها محرومند. جیلاس در این خصوص می نویسد:

«... بسال ۱۹۴۰ در اتحاد شوروی قانونی تصویب گردید که بموجب آن هیچیک از اتباع کشور، حق انتخاب کار را برای خود نداشته و در صورت ترکیب خود سرانه کار تولیدی، به مجازات می رسند...»

«کارگران در وضعی بسر می برند که نه تنها ناگزیر از فروش کار خویش هستند، بلکه ناچارند کار خود را در شرایطی که بر آنان تحمیل شده بفروشند، زیرا آنان از امکان یافتن کار بهتر محرومند تنها یک کارفرما وجود دارد و آنها دولت است...»

(صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ - طبقه جدید)

«... کمونیستها فقدان اعتصاب را ناگزیر بدینگونه توجیه می کنند که چون گو یا حاکمیت از خود طبقه کارگران و این طبقه از طریق دولت کارگری مالک همه وسائل و ابزار تولید است اگر دست به اعتصاب بزنند در واقع بر ضد خویش اعتصاب کرده است».

... ولی چنانکه می دانیم مالکیت متعلق به طبقه جدید است که در کمونیسم فقط یک مالک وجود دارد و کمترین اقدام بر ضد این مالک بدون شرکت همه یا اکثریت کارگران مقدور نیست. حتی اگر در زیر سیطره این دیکتاتوری توانایر اعتصاب در یک یا

چند موسسه نیز بیشتر باشد، باز این اعتصاب محدود برای طبقه مالک هیچگونه خطر و دشواری بیار نمی آورد.

گذشته از این دولتهای کمونیستی همواره از طریق ماموران خویش که از درون کارگران، دست چین شده اند، در صفوف طبقه کارگر ایجاد تفرقه می کنند و توسط مزدوران خود که به تربیت کارگران اشتغال دارند... در زندگی روزمره آنان فرمان می رانند...»

((صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱ - طبقه جدید))

نبرد با عقاید مذهبی

فشارهایی که در کشورهای کمونیستی علیه افکار و عقاید مذهبی وارد می آید پرده دیگری از تروریسم و اختناق این نظام را نمایش می دهد. بخش قابل توجهی از زندانیان شوروی و دیگر کشورهای بلوک کمونیسم را همیشه هواداران مذاهب تشکیل می داده و می دهند. کلیساها و مساجدی که تبدیل به انبار و آسایشگاه شده اند به مراتب بیشتر از آتشی است که هنوز در دست صاحبان آنها است.

بطوریکه از یک گزارش کتاب «امپراتوری متلاشی» اثر هلن کارردائکاس چاپ سال ۱۹۷۸ برمی آید، در سال ۱۸۹۷ میلادی تعداد مساجد در سرزمین های اسلامی تحت سیطره روسهای تزاری به ۲۶۰۰ مسجد رسید. و این تعداد در زمان پیش از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ به ۲۵۰۰ مسجد می رسید در حالی که در سالهای بعد، از ۳۰۰ مسجد تجاوز نکرد و از آن همه مدارس اسلامی که در ماوراءالنهر و سایر بلاد اسلامی تحت سلطه کمونیست ها بود اکنون بیش از دو مدرسه برای تربیت روحانیون مسلمان وجود ندارد.

مجله «اخبار جنگ شوروی» در سال ۱۹۴۹ نوشت: «بموجب یک آمار رسمی در زمان تزار ۷۰۰۰ مسجد در روسیه وجود داشت ولی اکنون (سال ۱۹۴۹) بیش از ۱۳۱۲ مسجد در روسیه وجود ندارد.»

بدین ترتیب بقول کریم روشیان نویسنده کتاب «اسلام و شوروی» چاپ تهران، صفحه ۱۲ طی ۳۲ سال، ۵۶۸۰ مسجد در نقاط مختلف شوروی بدمت ماموران «کا. گ. ب.» از بین رفت و با خاک یکسان شد.

مجله قفقاز آزاد، چاپ میونخ در شماره ۱۹ سال ۱۹۵۷ خود می نویسد: «مجموع مساجدی که در سال ۱۹۲۹ و بعد از آن در روسیه بسته شدند رقم بزرگی را تشکیل می دهند. مثلاً در ترکستان ۱۴ هزار، در تاتارستان و باشقروستان ۷ هزار و در قفقاز شمالی ۴ هزار و در کریمه یک هزار بود...»

بدینسان در چین، آلبانی و سایر کشورهای کمونیستی که جمعیت های اسلامی در آنها زندگی دارند نیز هزاران مسجد و مدرسه اسلامی بنام باصطلاح «انقلاب فرهنگی» به باشگاههای کارگران و سایر مراکز کمونیستی تبدیل شدند.

کمتر کسی است که فراموش کرده باشد که در جریان جنگ ویتنام بسیاری از رهبران مذهبی بودیسم، بخاطر حمایت از انقلاب و بمنظور جلب توجه جهانیان، خود را در میدان های عمومی آتش زدند خیلی دردناک است که می بینیم پس از گذشت نزدیک به دو سال از پیروزی مردم و تسلط مارکسیسم، ۱۰ راهب در میدان عمومی ساییگون به عنوان اعلان جنایات و مظلومیت کمونیستها علیه مذهب، خود را به آتش کشیده اند.

و همچنین خبر اسفبار خودسوزی دور رهبر مسیحی آلمان شرقی که به عنوان جلب توجه افکار دنیای آزاد به اختناق و فشار کمونیستهای آلمان صورت گرفته بود، در جراند معتبر دنیا درج گردید.

ظهور چنین طبقه جدیدی در کشورهای کمونیستی با ویژگیهای خیلی زیاتر از طبقات سرمایه دار و استثمارگر جهان سرمایه داری باعث بوجود آمدن منفورترین شکل استثمار و تبعیض و شیوع فساد و کینه و نفرت در بهشت موعود مارکس گردیده و جامعه ای دوقطبی و دچار بدترین نوع نابسامانیهای مزمن و علاج ناپذیر بوجود آورده است. یک قطب با خیال راحت و بدون واژه از انفجار و قیام ملت بهمه خواسته های خویش می رسد (طبقه جدید) و قطب دیگر (اکثریت نزدیک به تمام) با محرومیت، از بسیاری از مواهب اولیه زندگی یاس از امکان اقدام برای حق خواهی با بغض و نفرت و ترس و حسرت، شاهد به یغما رفتن محصول زحمات و دسترنج جان کنان خویش اند و تنها روزنه بسیار تنگ نجات آنها، توجه و کمک ابزار تبلیغ و رسانه های جمعی دنیای سرمایه داری (همان دشمنان قسم خورده طبقه کارگر و محروم) است که اخیراً نمونه هایی از آنها در اظهارات دولتمردان غربی با هزار وحشت و دلهره از لابلای امواج پراز پارازیت رادیوهای قاچاقی کشورهای غرب می شنوند.

ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی با عنوان «علوم انسانی»